



نام و نام خانوادگی :

تاریخ :

کلاس : /



املاء قلفیقی

شماره ۲۲

روزی روزگاری در شهر ریاضی برای مدارنگی ها مسابقه ی نقاشی برگزار شد. هر مدادی که قشنگترین نقاشی را می کشید می توانست قهرمان جعبه ی مدارنگی آرمین شود. بدین ترتیب از ۱۲ مداد ۱۰ مداد ثبت نام کردند. روز مسابقه فرا رسید و هر کدام با رنگهای مختلف نقاشی کشیدند. بعد از اتمام کارشان آنها را به خانم داور تحویل دادند. همینطور که خانم داور شروع به دیدن نقاشی ها کرد ۴ تا از آنها توجهش را جلب کرد.

نقاشی اول: برای مداد زرد بود که در آن ۲ خورشید بزرگ پر از نور ، که داخل آن ها را با ۶ قلب قرمز رنگ شده کشیده بود. نقاشی دوم: برای مداد نارنجی بود که در آن لوستر بزرگی از سقف آویزان بود و خانه را نورانی کرده بود.

نقاشی سوم: برای مداد سبز بود که در آن ۳ سطل زباله، کشیده بود و روی هر کدام تر، خشک، کاغذ بازیافتنی نوشته بود.

نقاشی چهارم: برای مداد سیاه بود که در آن زنی فقیری در کنار خیابان نشسته بود و شخصی به او کمک می کرد.

خانم داور از این همه خلاقیت مداد رنگی ها متحیر ماند. آن ها با نقاشی توانسته بودند مفهوم دسته بندی و ضرب ، بازیافت زباله ، کمک به نیازمندان و خوشحال کردن آن ها و اجسامی که نور دارند را به خوبی توضیح دهند.